

می‌آید و در آنجا تفاوت در این است که کسی راحت بالا می‌رود ولی راحت هم می‌توان اوار پایین کشید.

بله، بنا به قاعده مکانیزم‌های دموکراتیک باید این امکان را بدهند، هر چند نه به آن «راحتی» که می‌فرمایید!

■ **ولی آن افراد قدیمی کار کشته سیاسی و پیران سیاست کنار هستند. همین الان وضعیت حزب دموکرات با وجود اینکه کاندیدی‌ای کار کشته دارد ولی هیچ شوقی ایجاد نکرده، مگر اینکه کسی مثل او یا مایا بید تافضار تغییر دهد.**

یامثل سندرز.

■ **اوهم در نظر سنجی‌ها افت کرده. به هر حال او دو دوره کاندید است، حرف‌هایش را زده و طرح نویی ندارد. اما در منطقه وضع کامل فرق می‌کند.**

هر کشوری وضعیت خاص خود را دارد که باید فهمید چرا این پدیده رشد یا افول می‌کند. در کشورهای اسلامی و خاورمیانه‌ای یک ویژگی مشترک وجود دارد، مانند تونس که وقتی یک جوان خود را آتش می‌زند مثل این است که جرعه‌ای به انبار باروت خورده باشد. به نوعی جوانان این کشورها با هم احساس مشترک سر خوردگی از وضعیت موجود و ناامیدی به آینده دارند و سیستم‌های فاسد و ناکارآمد حکومتی دیگر جویگونی نیستند. در این کشورها نیاز به تغییر و تحول اساسی است. بهار عربی شکل می‌گیرد و گاه به انحراف می‌رود. حتی در مصرو وضعیت امروز بدتر از زمان حسنی مبارک می‌شود و به طور کلی غیر از تونس که در قیاس موفق بوده، در بقیه موارد این جنبش‌ها پیشرفت مثبتی نداشته‌اند. به همین دلیل هم گاه اصل این جنبش‌ها زیر سؤال می‌رود و گمانه‌زنی شروع می‌شود که شاید مصنوعی بوده‌اند یا دخالت‌های خارجی و روش‌های جهان مجازی برای مقاصد دیگری به راه افتاده‌اند. من اما به این عوامل اعتقادی ندارم و بیش از همه تضاد درونی را دلیل این جنبش‌های دانم. انقلاب ایران در اوج قدرت سیاسی - نظامی شاه پس از سرکوب گسترده جنبش چریکی رخ داد. نظام شاه در اوج توان خود شروع به فروپاشی کرد. در اینجا ظاهر و باطن امور در تضاد بود. در باطن رژیم کاملاً شکننده و سست بود که اینگونه از هم پاشید. دلایلش چه بود؟ در جامعه نارضایتی وجود داشت که در این خیزش بزرگ تبلور یافت. نارضایتی‌ها جمع می‌شوند و یکباره به صورت انفجار در می‌آیند. در کشورهای عربی مشکل این بود که نظام حالت رادیکال و دیکتاتوری دارد و یکی از شعارهای معتزضان این است که به کمتر از براندازی با سقوط نظام رضایت نمی‌دهیم. حال آنکه بنا بر تجارب می‌دانیم که سقوط خشن این نظام‌ها، بویژه به دخالت خارجی، مانند مورد عراق و لیبی و... چه تبعات منفی‌ای داشت.

■ **به انقلاب ایران اشاره کردید. انقلاب ایران را هم از همین جنس جنبش‌های دانید؟ یعنی مردم می‌خواستند تغییری اساسی ایجاد شود؟ چون روند تکرار شونده‌ای بود، حکومت در نهایت از پدر به پسر می‌رسید و دوباره ادامه همان روند. اگر بخواهیم از منظر انقلاب‌های شرقی نگاه کنیم، انقلاب ۵۷ می‌تواند یک مثال و شروع خوبی برای این‌ها باشد؟**

بله و می‌توان گفت که در ژانر خود تازگی داشت؛ به نوعی انقلابی غیر کلاسیک بود که مردم به صحنه آمدند و با تظاهرات و حضور خود در صحنه اراده‌شان را نشان دادند؛ بعد از این سبک در انتفاضه تکرار شد. فلسطینی‌ها سال‌ها مبارزات مسلحانه را پی گرفته بودند، اما کمتر از انقلاب ایران توفیق داشتند. در انقلاب‌های کم‌مخملی کشورهای اروپای شرقی یاد هر همین بهار عربی، می‌توان دید که منشأ همه در دوره اخیر «سبک» انقلاب ایران بود که در اینجا هم پیشتر مبارزات زیرزمینی مسلح نتیجه نداده بود، اما آمدن مردم به صحنه موفق بود و شروع شکستن فضای رعب در دوره آخر از نامه اعتراضی دکتر علی اصغر حاج سید جواد ی خطاب به شاه بود که اولین بار پس از اعتراض دستگیر نشد. او با شجاعت خود در لحظه مناسب فضای حاکم را شکست.

■ **بعد هم نامه سه نفره سنجایی، بختیار و فروهر و...**

پس از نامه ایشان بود که نامه نگاری‌ها شروع شد و صدای اعتراض‌ها در مجلس هم شنیده شد. اعتراضاتی که از سال ۳۲ تا ۵۷ جمع شده بود و دیگر شاه توان فیصله دادن به آنها را نداشت و هر چه عقب می‌نشست فضای رادیکال ترمی شد. از نظر شیوه کار که مردم به خیابان آمدند و مسالمت‌آمیز خواسته‌هایشان را بیان کردند، سبک موفقی بود که نارضایتی جامعه را نشان می‌داد که خواستار تغییرات اساسی است. در کشورهای عربی همین وضع وجود داشت و جوانان مسأله مشترکی داشتند و آن این بود که سیستم نمی‌تواند بیان‌کننده خواسته‌های ملی یا مدنی و هادی به سوی جامعه سالم‌تر و ادامه دهنده مسیر توسعه باشد، پس در بزنگاهی جامعه منفجر می‌شود.

■ **پس این شورش گرسنگان نیست؟ این‌ها خیزش ناامیدان است. شما با این خواش دکتر غلامرضا کاشی چقدر موافقت می‌کنید؟ نوشته‌اند «شورش‌هایی از سنخ آنچه در عراق و لبنان جاری است، اتفاقاً از فقدان امید نشأت می‌گیرد. این امید که بتوان چیزها را به نحوی دیگر سازمان داد و فردایی نو آفرید. این شورش‌ها برای یک آغاز نو صورت**

نمی‌گیرد، بیشتر با قصد ناممکن کردن تداوم وضع موجود اتفاق می‌افتد. این تنها سلاح کسانی است که هیچ دستاویزی برای بر ساختن فردای تازه ندارند.»

جنبش اجتماعی و اقتصادی را نمی‌توان به حالت‌های روانشناختی فردی تقلیل داد. این اعتراضات به هر حال یک بعد معیشتی دارند؛ فقر و فلاکت در کشورهایی که از نظر منابع طبیعی و انسانی غنی هستند نشان دهنده این است که پروژه و مدیریت درستی در کار نبوده است. ولی مهم‌تر از فلاکت مادی، تحمیل آزار دهنده روانی تبلیغات و گفتمان رسمی مصنوعی است که بر این کشورها حاکم است و همه چیز گاه به یک فرد منوط می‌شود و دائماً باند‌هایی حاکم‌اند. در دوره قذافی در لیبیون لیبی می‌دیدم کتاب سبزی را می‌خواندند و در اخبار ساعت‌ها سرفریک میهمان خارجی را نشان می‌دادند. این نوع تبلیغات رسمی هیچ همدلی‌ای در بین مردم بر نمی‌انگیزد. در گذشته سیستم‌های می‌توانستند فضا را ببندند ولی الان دیگر همه چیز باز شده و با ماهواره و اینترنت اطلاعات دائماً منتقل و شرایط مقایسه می‌شود. همین مقایسه است که فضا را غیر قابل تحمل می‌کند، چون سطح انتظار شهروندان برای زندگی تغییر کرده است. حتی در روستاهای دور افتاده هم باید سبک زندگی در جهان از طریق ماهواره یا اینترنت سطح انتظارشان تغییر می‌کند. در همین سیل اخیر که ما هم برای امداد رسانی فعال بودیم، دیدیم که مردم مناطق سیل زده فرستادن وسایل کهنه و کارکرده را توهین آمیز قلمداد می‌کردند و انتظار داشتند که اگر کمک می‌شود کمک‌های ساختاری جدی و کیفیتی باشد و هر حالتی که احساس ترحم ایجاد کند را رد می‌کنند؛ یعنی انتظار بالا است، حتی مناطق دور افتاده و روستایی که فکر می‌کنیم در دسترس نیستند، در حالی که همه جا امروز مردم به طور نسبی مطلع شده‌اند و حتی سبک زندگی کشورهای مشابه موجب تغییر شیوه مصرف و سطح انتظار از زندگی در روستاها شده است. در این انقلاب اطلاعاتی و رشد دنیای مجازی و با وجود آزادی ارتباطات، دیگر سیستم‌های قدیم قادر به مقاومت نیستند. در خاور میانه هم مردم سطح زندگی خود را با کشورهای اطراف مقایسه می‌کنند؛ فلاکت معیشتی و نبود زیر ساخت‌های حداقلی خود مثل آب سالم و هوای پاک و اشتغال را با شهرهای دیگر در کشورهای همسایه قیاس می‌کنند و همین امر تحمل شرایط را برای آنها غیر قابل قبول می‌کند. برخی از آنها در دو کشوری زندگی می‌کنند که فاصله کم مسافتی دارد؛ زبان و فرهنگشان یکی است و بر هم تأثیر می‌گذارند. آنها دیگر حرف زور، تکرار و سیستم‌های مانده در دوره جنگ سرد را بر نمی‌تابند. بنا بر این تغییر و تحول اساسی لازم است. اما آن چیزی که کمبودش در یک جامعه آگاه و پخته احساس می‌شود، نبود چشم‌اندازهای روشنی است که تبدیل را مشخص کند. به نظر من جامعه ما از نظر آگاهی پیشرفته‌تر از همسایگان و سایر کشورهای خاور میانه است. ما جامعه محتاط‌تر ولی نسبت به مخاطرات راه آگاه‌تری داریم. نسبت به سوءاستفاده‌هایی که ممکن است قدرت‌های خارجی از فضای داخلی کنند. از نشانه‌های رشد جامعه، عدم استقبال از خشونت و فروپاشی عمومی است. دوستان مصری‌ام به من می‌گویند شما ایرانیان از مایخته‌تر عمل کرده‌اید.

■ **به هر حال بهار عربی یک اتفاق بود که توانست برای ما و دیگر کشورها تجربه عینی باشد که اگر شما تبدیل نداشته باشید مبارک می‌رود و به جایش ژئرال سیسی می‌آید. تفاوتش این می‌شود که مرسی را در زندان می‌کشند، یعنی فضا به حدی رادیکال می‌شود که اجازه نفوذ کشیدن به کسی نمی‌دهند. تصویری که ما از سوریه، لیبی و مصر داریم خیلی کمک‌کننده است. آیا مردمی که در منطقه در حال اعتراض هستند این‌ها را می‌بینند؟ و شاید هم می‌بینند و نوع اعتراض و خواسته‌شان فرق می‌کند.**

این جنبش‌ها به شکل خودانگیخته رخ می‌دهند و رهبری ندارند و روشنفکران در آن غایب هستند؛ یعنی نیروهای هدایت‌کننده‌ای ندارند که قادر به جمع‌بندی باشند، بتوانند رهبری کنند یا از انحرافات احتمالی سوءاستفاده‌ها و دخالت‌های خارجی ممانعت کنند. این موارد باعث آسیب‌پذیری این جنبش‌های می‌شود. آن احساس اولیه بر حق بودن و اعتراض به وضع موجود را مایا تأیید می‌کنم ولی اینکه چه شیوه‌هایی به کار برده شود و جنبش به کدام مسیر برود و چگونه رهبری شود، بحث بعدی است. از ایرادات جنبش‌های خودانگیخته، غیاب عناصر آگاه است که بتوانند جنبش را رهبری کنند و احزاب و جبهه‌هایی که قادر به کنترل جنبش باشند. مثل همین «جلیقه زردها» ی فرانسه که گرایش‌های مختلفی از راست افراطی تا چپ افراطی در آن گاه یافت می‌شود و می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار بگیرد. در تاریخ جهان هم کانت به انقلاب فرانسه اشاره می‌کند که در ابتدا خواسته بر حق داشت ولی به دوران «ترور» انجامید و فجایعی در آن انقلاب پیش آمد که مورد تأیید فیلسوفانی چون اوتنوبود.

■ **اما انقلاب ایران یک تفاوت اساسی دارد. من سال ۱۳۸۷ در سی‌امین سالگرد انقلاب اسلامی گفت و گویی با دکتر ابراهیم یزدی داشتم که می‌گفت انقلاب ما انتقال مسالمت‌آمیز قدرت بود. در واقع در سال ۵۷ گروهی از انقلابیون در حال مذاکره با مقامات نظام شاه بودند که از خشونت جلوگیری کنند. که این‌ها در تظاهرات تاسوعا و عاشورای ۵۷ هم با مقامات شاه مذاکره و توافق شده بود که شعار مرگ بر شاه نگویند که**